

مناقشه سوم به تقریب اول از تمسک به عمومات

بحث در وجه دوم احراز امضاء شخصیات حقوقیه یعنی تمسک به عمومات و اطلاعات صحت عقود و معاملات بود. مناقشه سوم به تقریب اول از این وجه دوم، این بود که ادله عمومات صحت عقود، مقید به این قید هستند که در بیع یا عقد، امر مخالف شرع اتفاق نیفتاده باشد و مضمون آن محلل حرام یا محرم حلال یا مخالف کتاب و سنت نباشد. این قید از دلیلی که در مورد شروط وارده شده استفاده می شود که فرموده اند «المومنون عند شروطهم الا ما حلل حراما او حرّم حلالا». این قید، صحت بیع و عقود را هم تقیید می زند؛ چون عنوان شرط به حسب معنای عرفی، هم شامل شرط اصطلاحی (التزام فی ضمن التزام) و هم شرط ابتدائی، و هم شامل تعهدات و قراردادهای بین طرفین می شود، لذا اصل معامله هم مصداق شرط است.

وقتی اوفوا بالعقود چنین قیدی داشت، در مانحن فیه که شک در صحت معاملات متولی شخصیت حقوقی داریم، اگر واقعا چنین اهلیتی نداشته باشد

مضمون عقد، مخالف شرع می شود، و لذا مانحن فیه از موارد شبهه مصداقیه
مخصص است و به عام نمی توان مراجعه کرد.

بررسی مناقشه سوم

گفتیم تمامیت این مناقشه متوقف بر دو مقدمه است:

مقدمه اول: عنوان شرط به معنای مطلق قرار و مطلق جعل باشد که شامل اصل
العقد هم بشود.

مقدمه دوم: در مورد شک، اصلی که حال مورد شک را تنقیح کند، وجود
نداشته باشد، والا اگر اصلی وجود داشته باشد، تمسک به عام بعد از تنقیح
موضوع بالاصل، اشکالی ندارد، و آن چه اشکال دارد، تمسک به عام مباشرتا
بدون احراز موضوع آن به وسیله اصل است.

اما مقدمه اول، به مناسبت در بحث مکاسب مطرح شده است. از برخی کلمات
مرحوم شیخ استفاده می شود که می توان از المومنون عند شروطهم، صحت
معاملات و عقود را استفاده کنیم. در کلمات مرحوم سید هم گفته شده که شرط
به معنای جعل، تقریر، اثبات و مطلق قرار است و شامل شرط ابتدائی هم می
شود، یعنی نفس العقد هم مصداقی از مصادیق شرط است، لذا می توان برای
صحت عقود به المومنون عند شروطهم تمسک کرد.

اشکالی که به این فرمایش کرده اند، این است که شرط به این معنای عام نیست، بلکه ظاهر از شرط این است که یک نحوه اناطه در معنای آن اخذ شده است، و اناطه فقط در جایی که التزام در ضمن التزام آخر باشد صادق است، لذا لغویون هم شرط را به «الزام الشیء و التزامه فی ضمن عقد آخر من بیع و نحوه» معنی کرده اند. بنابراین، شرط به این معنی شامل شروط ابتدائی یا شامل متن عقود نمی شود. بلکه طبق تعبیری که در برخی کلمات آقای خوئی آمده، این است که مثلاً در مورد کسی که خانه خود را فروخته است اگر تعبیر کنند به «شرط داره» تعبیری است که ممّا یضحک به العرف.

بله گاهی شرط به معنای مطلق به کار می رود، اما این که به نحوی مطلق باشد که محل بحث را هم بگیرد، محل کلام است، و مواردی از استعمالات شرط که به عنوان نقض آورده شده، نهایتاً مناسبت با بحث شرط ابتدائی دارد، اما شامل اصل عقد نمی شود.

اما مقدمه دوم، به مناسبت در بحث شروط در اواخر خیارات مطرح شده است، که اگر شک داشته باشیم در این که شرطی که ضمن معامله انجام می شود مخالف کتاب هست یا نه، حکم مساله چیست. در این جا یکی از وجوهی که برای تمسک به عمومات صحت گفته شده، این است که مقتضای اصل

استصحاب، عدم مخالفت شرط با کتاب و سنت است، به این تقریب که این شرط، قبل از تحققش مخالف کتاب و سنت نبود؛ چون مخالفت با کتاب و سنت امر وجودی است که سابقه عدمی دارد. اشکالی که به این تقریب از اصل عدم مخالفت کرده اند، این است که این استصحاب استصحاب عدم ازلی است؛ چون این شرط زمانی که ذاتش محقق نبود، مخالف کتاب و سنت نبود و از وقتی محقق شد شک در مخالفت آن داریم.

برخی مثل مرحوم آقای خوئی فرموده اند کبرویا استصحاب عدم ازلی جاری است و مشکلی ندارد، ولی در مانحن فیه این استصحاب جاری نمی شود؛ چون در مرتبه قبل، اصل موضوعی دیگری جاری می شود که به وسیله آن اصل موضوعی، یکی از دو طرف موافقت یا مخالفت احراز می شود، البته فقط در جایی که شک برگردد به جعل شرعی، یا به لحاظ حکم وضعی آن شک داشته باشیم یا به لحاظ حکم تکلیفی. اگر در حکم تکلیفی شک داشته باشیم مثلاً شرط عملی شده باشد و ندانیم که این عمل، عمل جائزی است یا غیر جائز، اصالة الحل حلیت عمل به لحاظ حکم تکلیفی را درست می کند. اگر عمل حرام باشد، مضمون شرط میشود مخالف کتاب و اگر حرام نباشد مخالفت کتاب نیست، لذا در مرتبه قبل، با اصالة الحل، حکم حلیت ظاهری

اثبات می شود و معلوم می شود که این شرط مخالف کتاب و سنت نیست. اما اگر در حکم وضعی و اثر داشتن شرط، شک داشته باشیم مثل این که شک در صحت شرط خیار در نکاح داشته باشیم، چون قاعده عام در امور وضعیه عند الشک در نفوذ، اصاله الفساد است که میگوید جعل خیار در این مورد اثر ندارد، لذا چون اصاله الفساد نفی نفوذ می کند، پس مخالفت شرط با کتاب و سنت ثابت می شود. بنابراین، استصحاب عدم ازلی ولو ارکانش تمام است اما در مقام جاری نمی شود.

در مانحن فیه هم مورد شک این است که آیا شخصیت حقوقیه، اهلیت ملکیت دارد یا نه، و اگر اهلیت نداشته باشد، در حقیقت در جعل شارع و در حصول ملکیت شک داریم، لذا اگر اصاله الفساد جاری شد دیگر نوبت به اصل مخالفت با کتاب نمی رسد. البته این بحث ها مبتنی بر این است که مراد از مخالفت و عدم مخالفت، این باشد که شرط به حسب اعم از حکم واقعی و ظاهری مخالف کتاب و سنت باشد، اما اگر مراد عدم مخالفت با کتاب و سنت، عدم مخالفت به لحاظ حکم اولی واقعی باشد، اصل عدم مخالفت جاری می شود و دیگر اصل موضوعی اصاله الحل یا مثل آن که فقط حکم ظاهری را دلالت دارد و نسبت به حکم واقعی نظر ندارد نمی تواند شک در مخالفت را از

بین ببرد بلی اگر اصل موضوعی استصحاب باشد که اصل محرز است با آن اصل شک در مخالفت از بین می رود.

تقریب دوم تمسک به عمومات صحت عقود

تقریب اول، عنوان عقد یا بیع را بر معامله ای که یک طرف آن شخصیت حقوقیه است تطبیق می کرد.

اما تقریب دوم از راه تطبیق عناوین مذکوره بر نفس شخصیت حقوقیه پیش می آید؛ چون شخصیت حقوقیه هویتی است که با اعتبار افراد خاص، ایجاد می شود و این که عده ای موسسه یا شرکتی را تاسیس می کنند، یعنی بناء و اعتبار میگذارند و فرض وجود برای موسسه یا شرکت می کنند. در این تقریب گفته می شود که خود این اعتبار، مصداق اوفو بالعقود و المومنون عند شروطهم است؛ چون عنوان شرط به معنای مطلق قرار و التزام است، و اشخاص اعتبار و التزام به وجود شرکت پیدا می کنند به این جهت که به آن ترتیب اثر بدهند. عنوان شرط، منطبق می شود بر نفس اعتبار شخصیت حقوقیه، و المومنون عند شروطهم یا اوفوا بالعقود میگوید مومنون نسبت به اعتبارات و التزامات خود پایبند هستند، و به این التزامات و اعتبارات باید ترتیب اثر داده شود.

تمامیت این تقریب متوقف بر این است که عنوان عقد یا شرط، سعه داشته باشد به نحوی که مطلق اعتبار را شامل شود.